

نشریه علمی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال شانزدهم، شماره شصت و دوم، تابستان ۱۴۰۳، ص ۱۳۶-۱۱۱

تحلیل داستان حکایت «مرد اعرابی و زنش» در مثنوی براساس نظریه روان کاوی ژاک لاکان

زهره باقری*، لطیفه سلامت باویل**، علیرضا صالحی***

10.71630/parsadab.2024.1191789

چکیده

در این پژوهش، داستان «مرد اعرابی و زنش» از مثنوی معنوی مولوی با بهره‌گیری از مفاهیم بنیادین نظریه روان‌کاوانه ژاک لاکان مورد تحلیل عمیق قرار گرفته است. هدف اصلی این پژوهش، تبیین ساختار روانی شخصیت‌های داستان و تحلیل پیچیدگی‌های روابط بین‌فردی آن‌ها براساس مفاهیم کلیدی لاکان همچون ساحت خیالی، مرحله آینه‌ای، فقدان ساحت نمادین یا نام پدر، ابژه دیگری کوچک و حیث واقع است. با استفاده از ابزار تحلیل گفتمان روان‌کاوانه، لایه‌های پنهان و ناخودآگاه داستان آشکار شده و تعبیر و نمادهای مختلف آن مورد تفسیر قرار گرفته است. در این تحلیل، به‌ویژه بر نقش زبان در شکل‌گیری هویت و روابط بین‌فردی در ساختار شخصیت تأکید شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که داستان مرد اعرابی و زنش، فراتر از یک داستان عرفانی، حاوی لایه‌های پیچیده‌ای از روان‌شناسی شخصیت و روابط بین‌فردی است. با بهره‌گیری از مفاهیم کلیدی لاکان، می‌توان به

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Zbagheri1269@gmail.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Salamatlatife@yahoo.com

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Salehi.iau@gmail.com

تاریخ پذیرش ۱۴۰۳/۰۴/۲۱

تاریخ وصول ۱۴۰۳/۰۱/۱۵

درک عمیق‌تری از انگیزه‌ها، تعارضات و آرزوهای پنهان شخصیت‌ها دست یافت. برای مثال، با تحلیل مفهوم مرحله آینه‌ای می‌توان به چگونگی شکل‌گیری هویت و احساس خود در شخصیت زن اعرابی پی برد. همچنین، با بررسی مفهوم نام پدر می‌توان به نقش اقتدار و قانون در روابط بین فردی این زوج پی برد. درنهایت، این مقاله نشان می‌دهد که چگونه نظریه روان‌کاوانه لاکان می‌تواند ابزاری مفید برای تحلیل ادبیات باشد. علاوه بر این با استفاده از این نظریه می‌توان به درک عمیق‌تری از ساختارها و معانی پنهان در این داستان دست یافت.

واژه‌های کلیدی: مرد اعرابی و زنش، مولوی، نقد روان‌کاوانه، لاکان، هویت.

۱. مقدمه

داستان اعرابی و زنش در مثنوی معنوی مولوی، با عمق روانی خود، فضایی را برای تفسیرهای چندلایه فراهم آورده است. این داستان که به روایت کشمکش‌های درونی و بیرونی یک زوج می‌پردازد، فرصتی ارزشمند برای بررسی مفاهیم پیچیده روان‌شناسی انسان فراهم می‌آورد. در این پژوهش، با بهره‌گیری از ابزارهای نظری روان‌کاوی لاکان، تلاش خواهیم کرد تا لایه‌های پنهان این داستان را آشکار سازیم و به درک عمیق‌تری از شخصیت‌ها و روابط آن‌ها دست یابیم.

لاکان، روان‌کاو شهیر فرانسوی، با ارائه مفاهیمی چون ساحت خیالی، مرحله آینه، فقدان، ساحت نمادین، نام پدر، ابژه دیگری کوچک و حیث واقع، چارچوبی تحلیلی قدرتمند برای مطالعه روان انسان ارائه داده است. این مفاهیم که در دل ساختار روان‌شناختی انسان ریشه دارند، می‌توانند کلید درک بسیاری از کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌های داستان‌های ادبی را فراهم آورند.

در این مقاله، با تمرکز بر مفاهیم کلیدی نظریه لاکان، شخصیت‌های داستان اعرابی و زنش تحلیل شده است. ابتدا نقش ساحت خیالی و مرحله آینه در شکل‌گیری هویت هریک از شخصیت‌ها بررسی شده و سپس، با توجه به مفهوم فقدان، خلأهای درونی شخصیت‌ها و تأثیر آن‌ها بر روابط بین فردی تحلیل و تجزیه شده است. در ادامه نیز، با بررسی نقش ساحت نمادین و نام پدر، به تحلیل ساختار قدرت و نظم اجتماعی در داستان پرداخته شده است.

همچنین، با توجه به مفاهیم ابژه دیگری کوچک و حیث واقع، به بررسی امیال ناخودآگاه و تأثیر آن‌ها بر رفتار شخصیت‌ها پرداخته شده است.

درنهایت، با تلفیق این مفاهیم، به ارائه یک تحلیل جامع از داستان اعرابی و زنش پرداخته شده است. این تحلیل، نه تنها به درک عمیق‌تری از این داستان خاص می‌انجامد، بلکه می‌تواند به عنوان الگویی برای تحلیل دیگر آثار ادبی نیز مورد استفاده قرار گیرد. از اهداف این پژوهش می‌توان به تحلیل شخصیت‌های داستان اعرابی و زنش براساس مفاهیم نظریه روانکاوی لاکان، بررسی نقش ساحت خیالی، مرحله آینه، فقدان، ساحت نمادین یا نام پدر، ابژه دیگری کوچک و حیث واقع در شکل‌گیری شخصیت‌ها و روابط آن‌ها، تبیین چگونگی تأثیر ساختار روان‌شناختی انسان بر روابط بین‌فردی در داستان و ارائه یک تحلیل جامع و چندبعدی از داستان اعرابی و زنش اشاره کرد.

۱-۱. بیان مسئله

داستان اعرابی و زنش در مثنوی معنوی مولوی، با زبان نمادین و پیچیدگی‌های روانی، به عمق روابط انسانی و تحولات درونی شخصیت‌ها می‌پردازد. این پژوهش با بهره‌گیری از نظریه روانکاوی ژاک لاکان، به دنبال رمزگشایی از لایه‌های پنهان این داستان و تحلیل ساختارهای ناخودآگاه شخصیت‌ها و روابط بین آن‌هاست.

هدف اصلی پژوهش، بررسی و تفسیر داستان اعرابی و زنش با تکیه بر مفاهیم کلیدی لاکان از جمله ساحت خیالی، مرحله آینه، فقدان، ساحت نمادین یا نام پدر، ابژه دیگری کوچک و حیث واقع است. با این رویکرد، می‌توان به درک عمیق‌تری از چگونگی شکل‌گیری هویت، روابط بین‌فردی و تحولات روانی در این داستان دست یافت.

حال این پژوهش در جست‌وجوی پاسخ به این مسئله است که چگونه مفاهیم لاکانی همچون ساحت خیالی، مرحله آینه و فقدان، ساحت نمادین و ساحت حیث واقع در شخصیت‌ها و روابط آن‌ها در داستان اعرابی و زنش نمود پیدا می‌کند؟ چه ارتباطی بین مفاهیم لاکان و مفاهیم عرفانی موجود در داستان برقرار است؟

۲-۱. ضرورت پژوهش

تحلیل روان‌کاوانه داستان مرد اعرابی و زنش در مثنوی معنوی براساس نظریه لاکان، یک پژوهش بین‌رشته‌ای جذاب و پربار است که دلایل متعددی بر اهمیت آن دلالت می‌کند: این پژوهش فرصتی را فراهم می‌آورد تا ادبیات کلاسیک فارسی را با یکی از مهم‌ترین نظریه‌های روان‌کاوی قرن بیستم، یعنی نظریه لاکان، درآمیخته و تحلیل کنیم. این رویکرد، به ما امکان می‌دهد تا به لایه‌های پنهان و زیرین متن ادبی دست یافته و درک عمیق‌تری از شخصیت‌ها، روابط و تم‌های داستان پیدا کنیم. با تحلیل یک داستان کلاسیک فارسی، می‌توان کاربردپذیری نظریه لاکان را در فرهنگ‌های مختلف و متون ادبی متنوع بررسی کرد. این کار، به غنی‌سازی و گسترش دامنه کاربرد این نظریه کمک شایانی می‌کند. مولانا، شاعر بزرگ فارسی، در مثنوی معنوی به عمق روان انسان و پیچیدگی‌های روابط انسانی پرداخته است. تحلیل داستان مرد اعرابی و زنش با استفاده از نظریه لاکان، می‌تواند به ما کمک کند تا به درک بهتری از این پیچیدگی‌ها و مفاهیم روان‌شناختی نهفته در این داستان برسیم. با استفاده از ابزارهای تحلیلی نظریه لاکان، می‌توان به ابعاد جدید و ناشناخته‌ای از داستان دست یافت که با رویکردهای سنتی ادبی قابل کشف نیستند. مفاهیمی مانند ناخودآگاه، هویت، زبان و میل جنسی که در مرکز نظریه لاکان قرار دارند، می‌توانند به ما کمک کنند تا به لایه‌های پنهان شخصیت‌ها و روابط آن‌ها پی ببریم. گرچه داستان مرد اعرابی و زنش در قرن هفتم هجری نوشته شده است، بسیاری از موضوعات مطرح‌شده در آن همچنان در دنیای امروز نیز مرتبط و قابل تأمل‌اند. تحلیل این داستان با استفاده از نظریه لاکان، می‌تواند به ما کمک کند تا به درک بهتری از مسائل روان‌شناختی معاصر برسیم.

۳-۱. پیشینه پژوهش

حکایت مرد اعرابی و زنش یکی از داستان‌های تمثیلی است که پژوهشگران به آن توجه فراوانی داشته‌اند. در حوزه مقاله‌نویسی نیز مقالاتی که با رویکردهای مختلف این داستان را تحلیل کرده‌اند کم نیست؛ از جمله:

– مقاله «تحلیل داستان اعرابی درویش و همسر او در مثنوی براساس نظریه مثبت‌گرای مارتین سلیگمن» (تابان‌فرد و رسمی، ۱۳۹۷). نویسندگان در این مقاله می‌کوشند داستان را به

روش روان درمانی توانمندمدار که یکی از شیوه‌های روانی است، مورد نقد و واکاوی قرار دهند.

– مقاله «بررسی عنصر زمان در روایت با تأکید بر حکایت اعرابی درویش در مثنوی» (غلامحسین زاده و همکاران، ۱۳۸۶)؛ نگارندگان در این مقاله کوشیده‌اند براساس نظریه ژنت، نشان دهند که مولانا عنصر زمان را در روایت «اعرابی فقیر و زنش» چگونه به کار برده و به عنوان یک داستان‌پرداز در مسیر حرکتش از زمان تقویمی به زمان متن، چگونه و تا چه حد در عرصه زمان و کشش به گزینش‌های مختلفی دست یافته است و این گزینش‌ها و نوع خاصی از زمان‌بندی که مولوی آن را در روایت اعرابی به کار بسته است، از نظر داستان‌پردازی چه ارتباط مستقیم و معناداری با محتوای حکایت دارد.

– مقاله «کاربست نظریه مایکل ریفاتر در خوانش و مقایسه حکایت "خلیفه و اعرابی" مثنوی مولوی و مصیبت‌نامه عطار» (محجوب، ۱۴۰۰). نویسنده در این مقاله به شیوه توصیفی تحلیلی به مقایسه این حکایت در مثنوی و مصیبت‌نامه پرداخته و با ارائه قراین در پی اثبات آن است که حکایت «خلیفه و اعرابی» در هر دو منظومه، محصول بسط خاستگاه نسبتاً همسویی (قلّت معرفت و طاعت بشری) است که دلالت‌مندی شعر به آن وابسته است.

– مقاله «بررسی لحن روایت در داستان اعرابی درویش و ماجرای زن با او؛ بر پایه نظریه روایت ژراژ ژنت» (قاسمی فرد و سیدی، ۱۳۹۸)؛ که در آن، روش‌های روایی به کاررفته در حکایت اعرابی درویش و ماجرای زن با او و لحن آن با رویکرد به آرای ژنت کاویده شده است.

– کتاب «سیمای الهی زن در مثنوی: با نگاهی به حکایت اعرابی درویش و ماجرای او با همسرش» (کاملی، ۱۳۹۶)؛ نویسنده به جایگاه زن اعرابی و تأثیرات او بر همسرش می‌پردازد. چنان‌که ملاحظه می‌شود بررسی داستان مرد اعرابی و زنش از منظر لاکان مورد توجه محققان قرار نگرفته است. این حکایت و داستان‌های دیگری از مثنوی، در ابعاد گوناگون جامعه‌شناسی و روان‌شناسی نیز قابل بررسی است. در این تحقیق لایه‌های تفسیری این داستان را با استفاده از مبانی روان‌کاوانه ژاک لاکان مورد پژوهش و بررسی قرار می‌گیرد.

۴-۱. روش مطالعه

روش تحقیق در این مقاله توصیفی تحلیلی بوده و روش گردآوری داده‌های پژوهش، کتابخانه ای است. پس از بررسی کتاب‌ها و مقالات، شواهد مربوط به موضوع مؤلفه‌های نظریه روان‌کاوانه لاکان در ده داستان اصلی از دفتر اول و دوم مثنوی جمع‌بندی گردید و سعی شد با کمک گرفتن از روش تحلیل گفتمانی، به ژرف ساخت اشعار پی برده شود و داده‌ها به صورت کیفی، مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. حکایت «مرد اعرابی و زنش» براساس روایت مثنوی

«در روزگاران پیشین، خلیفه‌ای بود بسیار بخشنده و دادگر، بدین معنی که نه تنها بر قبیله و عشیره خود بخشش و جوامردی می‌کرد، بلکه همه اقوام و قبایل را مشمول دلجویی و داد خود می‌ساخت. شبی بنابر خوی و عادت زنان که به سبب گرفتاری خود به کارهای خانه و تیمار طفلان و اشتغال مردان به مشاغل، دیگر تنها شب‌هنگام فرصتی به دست می‌آرند که از شوی خود شکایتی کنند، زنی اعرابی از تنگی معاش و تهیدستی و بینوایی گله آغازید و فقر و نداری شوی خود را با زبانی تند و جان‌گزا بازگو کرد و از سر ملامت و نکوهش، بدو گفت: از صفات ویژه عربان، جنگ و غارت است ولی تو ای شوی بی‌برگ و نوا، چنان در چنبر فقر و فاقه اسیری که رعایت این رسم و سنت دیرین عرب نیز نتوانی کردن. در نتیجه مال و مکتبی نداری تا هرگاه مهمانی نزد ما آید او را پذیرایی کنیم و حال آنکه از سنت کهن اعرابیان است که مهمان را بس عزیز و گرامی دارند. وانگهی اگر مهمانی هم برای ما رسد، ناگزیریم که شبانه بر رخت و جامه او نیز دست یغما و دزدی گشاییم تا باشد که با بهای آن سد جوعی نماییم. مرد اعرابی در پاسخ زن به گذشت روزگار و ناپایداری احوال از خوشی و ناخوشی و سختی و شادخواری تمسک می‌جوید و می‌گوید دلیل دیگر احوال جانوران است که غم روزی نمی‌خورند و طعمی نمی‌اندوزند و هرگز گرسنه نمی‌زیند و گویی از سبب گسیخته و در مُسَبِّب آویخته‌اند و این حالتی است که آن را توکل گویند. زن اعرابی، وقتی جواب شوی خود را می‌شنود اخگر اعتراضش پرله‌ب‌تر می‌گردد و ادعای مرد را در قناعت رد می‌کند و او را سخت مورد نکوهش قرار می‌دهد. مرد اعرابی از فضیلت فقر سخن می‌

گوید و آن را بر توانگری ترجیح می‌دهد. این گفت‌وگوها ادامه می‌یابد تا آنکه مرد زن را تهدید می‌کند که اگر دست از این گونه سخنان درشت و ناهموار نشوید، عاقبت کار جُدايي و ترک خان‌ومان خواهد بود. زن که مرد را تند و آتشین می‌بیند از در نرمی و مدارا درمی‌آید و سلاح برنده عاطفه را به کار می‌گیرد و سیلاب اشک از چشم فرومی‌بارد. مرد اعرابی در برابر گریه و لابه زن تسلیم می‌شود و از گفته‌های خود پشیمان می‌گردد و انگشت ندامت به دندان می‌گزد و از زن تقاضای عفو و گذشت می‌کند و می‌گوید که اینک از مخالفت گذشته ام و هرچه بگویی فرمان می‌برم. زن مرد را به‌سوی خلیفه و عرض حاجت بر وی راهنمایی می‌کند. مرد می‌گوید بی‌بھانه و عذری نمی‌توان به بارگاه خلیفه راه یافت. زن می‌گوید که تحفه بیابانیان آب باران است و در نزد ما بیابانیان چیزی خوش‌تر و گران‌بھاتر از آب نیست. از آب باران کوزه‌ای برگیر و نزد خلیفه شتاب. درحالی‌که آن دو نمی‌دانستند که رود عظیم و خروشان دجله از میان بغداد می‌گذرد و آب در آن دیار فراوان است. سرانجام مرد و زن عرب بر آن شدند که سبوی آب را در نمادی پیچند تا آب گرم نشود چنان‌که عادت دهنشینان و بیابانیان همین است. مرد سبو را بر دوش می‌کشد و راه‌های پریچ‌وخم بیابان‌ها را درمی‌نوردد و زن نیز دست به دعا می‌گشاید تا شویش آن سبو را بی‌گزند و زبانی به سرای خلیفه رساند، مباد که خاطرشان نژند و احوالشان پریشان گردد. اعرابی به سرای خلافت می‌رسد و نقیبان و حاجبان پیش او بازمی‌روند و از سیمای رنجور و خسته او نیازش درمی‌یابند. اعرابی سبوی آب را به نقیبان سپرد. آن‌ها با خوش‌رویی آن تحفه را پذیرفتند و نزد خلیفه بردند. او بر احوال آن عرب بیابانی واقف شد و فرمود تا کوزه‌اش را از زر و سیم پر کنند و از فقر و نیاز رهایی‌اش دهند و آنگاه فرمان داد تا آن مرد را به‌وسیله کشتی از طریق رود دجله به وطنش بازگردانند. آن مرد بیابانی وقتی عظمت رود دجله را دید، بر کرم و احسان خلیفه بیشتر واقف شد که با وجود این‌همه آب صاف و گوارا، ناصاف و دردآلود بیابان را از او با رویی گشاده پذیرفته است» (زمانی، ۱۳۹۹: ۶۷۹-۶۸۱).

۲-۲. نظریه ژاک لاکان

«لاکان با بهره‌گیری از زبان‌شناسی ساختارگرا، جامعه‌شناسی، فلسفه و حتی رفتارشناسی حیوانات، دیدگاه نوینی نسبت به اندیشه‌های فروید عرضه کرد. تا پیش از فروید، انسان

گرایان بر آن بودند که چیزی به عنوان "خود ثابت" وجود دارد که دارای همه ارزش‌های خوب، از جمله آزادی و اراده است. فروید یکی از برجسته‌ترین افرادی بود که این تصور (خود یکپارچه) را مورد سؤال قرار داد و ناخودآگاه را جایگزین آن کرد» (کلیگز، ۱۳۸۸: ۱۱۰). لاکان نه تنها نظریه ناخودآگاه فروید را پذیرفت بلکه آن را بسط و گسترش داد. از سوی دیگر، وی با تکیه بر آرا و نظریات فروید، فرایند رشد روانی انسان را سه مرحله خیالی، نمادین، حیث واقع مطرح می‌سازد. گفتنی است لاکان «نقش بسزایی در بسط و گسترش روان‌کاوی در قرن بیست و یکم ایفا کرد و امروزه نظریاتش در نقد ادبی چنان کاربرد گسترده پیدا کرده که باید گفت یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌های روان‌کاوانه جدید در زمانه ماست» (پاینده، ۱۳۹۹: ۴۴۷).

۲-۲-۱. اصول و مفروضات بنیادین نقد لاکانی

۲-۲-۱-۱. ساحت خیالی (Imaginary)

«در نظریه روان‌کاوی لاکان، مفهوم ساحت خیالی به درک نوزاد از خود و جهان اطرافش اشاره دارد. در این مرحله، نوزاد هنوز قادر به تمایز خود از دیگران نیست و شناخت او از واقعیت مبتنی بر تصاویر و خیالات است. نوزاد به تدریج متوجه می‌شود که بقای او به مراقبت‌های مادر بستگی دارد. مادر با تغذیه، نوازش و بازی با کودک، احساس امنیت و آرامش را در او ایجاد می‌کند. در این دوران، کودک هنوز زبان را فرا نگرفته و نمی‌تواند جهان را از طریق کلمات درک کند؛ بنابراین ادراک او از محیط اطراف براساس تصاویر ذهنی و خیالات شکل می‌گیرد. این تصاویر، بازتابی از ارتباط عمیق و یکپارچه با مادر است که احساس رضایت و خوشی در کودک ایجاد می‌کند» (همان: ۴۶۱).

۲-۲-۱-۱-۱. مرد اعرابی

مرد اعرابی در ابتدا در «ساحت خیالی» زندگی می‌کند. او خود را در «من ایدئالی» می‌بیند که مورد احترام و عاقل و صبور است و به بیش و کم نمی‌اندیشد و این موضوع را دلیلی بر بهره‌مندی خود از عقل می‌داند.

عاقل اندر بیش و نقصان ننگرد	زآنکه هر دو همچو سیلی بگذرد
خواه صاف و خواه سیل تیره‌رو	چون نمی‌پاید دمی، از وی مگو

اندردین عالم هزاران جانور می‌زید خوش‌عیش، بی‌زیر و زبر
(مولوی، ۱۳۹۹: ۲۲۸۹-۲۲۹۱)

همسر مرد اعرابی که از فقر و سختی زندگی رنج می‌برد، این «منِ ایدئال» را به چالش می‌کشد. او به شوهرش یادآوری می‌کند که آن‌ها در واقعیت فقیر و بی‌چیزند.

نان‌مان نی نان‌خورشمان درد و رشک کوزه‌مان نه آسمان از دیده اشک
جامه ما روز تاب آفتاب شب نهالین و لحاف از ماهتاب
قرص مه را قرص نان پنداشته دست سوی آسمان برداشته
(همان: ۲۲۵۴-۲۲۵۶)

این امر باعث می‌شود که مرد اعرابی دچار «شکاف نمادین» شود؛ به این معنا که «منِ ایدئال» او با واقعیت زندگی‌اش مطابقت ندارد. با استفاده از نظریه روان‌کاوانه لاکان، می‌توان ساحت خیالی مرد اعرابی در این داستان را به‌عنوان تصویری ایدئال از خود درک کرد که او در طول سفر به بغداد برای خود ایجاد می‌کند. این «منِ خیالی» جدید انگیزه او را برای تغییر زندگی خود و رهایی از فقر و محرومیت فراهم می‌کند.

گر خزینه‌ش پُر زرست و گوهر است این چنین آبش نیابد، نادر است
چیست آن کوزه؟ تن محصور ما اندر او آب حواس شور ما
ای خداوند، این خُم و کوزه مرا درپذیر از فضل الله اشترای
کوزه‌ای با پنج لوله پنج جس پاک دار این آب را از هر نجس
تا شود زین کوزه منقذ سوی بحر تا بگیرد کوزه من، خوی بحر
تا چو هدیه پیش سلطانش بری پاک بیند، باشدش شه مشتری
بی‌نهایت گردد آبش بعد از آن پُر شود از کوزه من، صد جهان
لوله‌ها بر بند و پُر دارش ز خُم گفت: غَضُو عَنْ هَؤُلَاءِ أَبْصَارِکُمْ
ریش او پُر باد کین هدیه که راست لایق چون او شهی، این است راست
(همان: ۲۷۰۷-۲۷۱۵)

۲-۱-۲-۲. زن اعرابی

در این داستان، زن نقش کلیدی در ساحت خیالی داستان ایفا می‌کند. از دیدگاه لاکان، زن در این داستان نمادی از «دیگری» است که در ساحت خیالی، جایگاه «مادر» را به خود می‌گیرد.

۲-۱-۲-۲. مرحله آینه (Mirror Stage)

«در روند خودشناسی، نظریه‌پردازان روان‌کاوی مانند لاکان و فروید، مرحله‌ای را معرفی می‌کنند که به مرحله آینه معروف است. در این مرحله، کودک در حدود شش تا هجده ماهگی، با دیدن تصویر خود در آینه، به شناخت و درک اولیه‌ای از وجود خود دست می‌یابد. این کشف منجر به شکل‌گیری حس خودآگاهی و هویت می‌شود و کودک را قادر می‌سازد تا با تصویر بازتاب‌شده خود ارتباط برقرار کند. مرحله آینه به‌عنوان یک نقطه عطف در رشد روان‌شناختی کودک، اهمیت تصویر و بدن را در شکل‌گیری احساس هویت و خودشناسی آشکار می‌کند. واکنش کودک به تصویر آینه‌ای، با شادی و شغف همراه است، و این امر انسان را از سایر موجودات متمایز می‌کند. این مرحله، دروازه‌ای به سمت درک خود و دنیای خیال است؛ جایی که کودک با تصویر خود مواجه می‌شود و درعین حال از حقیقت وجودی خود فاصله می‌گیرد» (پاینده، ۱۳۹۹: ۶۶۲-۶۶۳). درحقیقت، مرحله آینه‌ای زمانی است که کودک می‌تواند تصویر خود را تمام‌وکمال در آینه تشخیص دهد. «لاکان می‌گوید بچه نشانه‌هایی از یک واکنش سرخوشانه از تصویر بی‌همتای "خود" بروز می‌دهد؛ چراکه تصویری که در آینه منعکس می‌شود، چیزی است که لاکان آن را من ایدئال می‌نامد؛ یک نسخه یگانه، یکپارچه، و ایدئال از خودش» (حبیب، ۱۳۹۶: ۱۴۱).

۲-۱-۲-۲. مرد اعرابی

در داستان، مرد اعرابی در ابتدا تصویری منفی از خود دارد. او فقیر، تهیدست و ناتوان است و هیچ‌چیز باارزشی برای عرضه به خلیفه ندارد. این تصویر منفی، تحت تأثیر شرایط سخت زندگی او و همچنین سخنان همسرش که او را تحقیر می‌کند، شکل گرفته است. درحقیقت زمانی که مرد اعرابی زن خود را می‌بیند، تصویری از خود را در او مشاهده می‌کند. او زن

خود را به عنوان «دیگری» خود می پذیرد و با او هم ذات پنداری می کند. از این داستان می توان فهمید که چگونه «من» در جست و جوی وحدت و یگانگی با «دیگری» است. بالاین حال، زمانی که مرد اعرابی سبوی آب باران را به خلیفه هدیه می دهد، ناگهان تصویری مثبت از خود در آینه می بیند. خلیفه از هدیه او استقبال می کند و او را مورد احترام قرار می دهد. این تجربه، تصویری جدید از «من» را در ذهن مرد اعرابی ایجاد می کند. او دیگر فقیر و ناتوان نیست، بلکه فردی باارزش و مورد احترام است. از دیدگاه لاکان، این تجربه نمادی از مرحله آینه است. مرد اعرابی در «نگاه» خلیفه، تصویری ایدئال از خود را می بیند. این تصویر، که بر پایه سخاوت و ارزش او بنا شده، هویت جدیدی به او می دهد و مسیر زندگی او را تغییر می دهد. خلیفه به عنوان «دیگری» عمل می کند و نقشی اساسی در شکل گیری هویت مرد اعرابی دارد. سخاوت و بخشندگی خلیفه، نمادی از عشق و محبت است که کودک در مرحله آینه از «مادر» دریافت می کند. تجربه مرد اعرابی نشان می دهد که چگونه یک «نگاه» مثبت می تواند تصویری ایدئال از «من» ایجاد کند و زندگی فرد را دگرگون سازد.

ای خداوند، این خُم و کوزه مرا	درپذیر از فضلِ الله اشترَا
کوزه‌ای با پنج لوله پنج حس	پاک دار این آب را از هر نجس
تا شود زین کوزه منقذ سوی بحر	تا بگیرد کوزه من، خوی بحر
تا چو هدیه پیشِ سلطانِش بری	پاک بیند، باشدش شه مشتری
بی نهایت گردد آبش بعد از آن	پُر شود از کوزه من، صد جهان
لوله‌ها بر بند و پُر دارش ز خُم	گفت: غُضُّوْا عَنْ هَآءِ أَبْصَارِکُمْ
ریش او پُر باد کین هدیه که راست؟	لایقِ چون او شَهِی، این است راست

(مولوی، ۱۳۹۹: ۲۷۰۹-۲۷۱۵)

۲-۲-۱-۲-۲. زن اعرابی

طبق نظریه لاکان، «مرحله آینه» مرحله‌ای حیاتی در رشد روانی کودک است که در آن کودک خود را به عنوان یک موجود مستقل در آینه می بیند و هویتی یگانه برای خود شکل می دهد.

این مرحله با «منِ ایدئال» همراه است؛ تصویری کامل و بی نقص از خود که کودک در تلاش برای رسیدن به آن است. در داستان، زن اعرابی درحالی که به سبوی آب نگاه می کند، خود را در آن منعکس می بیند. این بازتاب، مرحله آینه را برای او نمایان می کند. اما زنی که او در سبو می بیند، تنها انعکاس ظاهری او نیست، بلکه بازتابی از «منِ ایدئال» او نیز هست. زنی که او می بیند، زنی ثروتمند و قدرتمند است که مورد توجه و احترام خلیفه قرار می گیرد. زن اعرابی با دیدن این تصویر ایدئال از خود، احساس حقارت و ناکافی بودن می کند. او به فقر و فلاکت خود می نگرد و آن را با ثروت و قدرتی که در انعکاس خود می بیند، مقایسه می کند. این مقایسه، حس حسادت و خشم را در او برمی انگیزد. او خشم خود را به شوهرش، مرد اعرابی، منتقل می کند و او را به خاطر ناتوانی در تأمین رفاه و آسایش او سرزنش می کند.

زن بر او زد بانگ، کای ناموس کیش من فسون تو نخواهم خورد بیش
تُرّهات از دعوی و دعوت مگو رَو سخن از، کبر و نَخوت مگو
چند حرف طُمطراق و کار و بار؟ کار و حال خود بین و شرم دار
(همان: ۲۳۱۵-۲۳۱۷)

مرد اعرابی که از سرزنش های همسرش آزرده خاطر شده، تصمیم می گیرد برای جلب رضایت او، سبوی آب باران را به نزد خلیفه ببرد.

هرچه گویی، من تو را فرمان برم در بد و نیک آمد آن ننگرم
(همان: ۲۶۴۴)

او امیدوار است که با این کار، توجه و عنایت خلیفه را به خود جلب کند و از فقر و فلاکت رهایی یابد؛ اما این اقدام مرد اعرابی، تنها راه حلی موقتی برای مشکل زن اعرابی است.

تا زمانی که زن اعرابی نتواند با «منِ ایدئال» خود کنار بیاید و خود را همان طور که هست بپذیرد، احساس حقارت و ناکافی بودن او ادامه خواهد داشت. این داستان، نمونه ای از تقابل بین «منِ واقعی» و «منِ ایدئال» در روان انسان است. این داستان نشان می دهد که چگونه تلاش برای رسیدن به «منِ ایدئال» می تواند منجر به احساسات منفی مانند حسادت، خشم و حقارت شود.

تو جوان بودی و قانع تر بُدی زر طلب گشتی، خود اول زر بُدی
 رَز بُدی، پُرمیوه، چون کاسِد شدی؟ وقتِ میوه پختنت فاسد شدی؟
 میوه‌ات باید که شیرین تر شود چون رَسَن تابان، نه واپس تر رود
 (مولوی، ۱۳۹۹: ۲۳۰۵-۲۳۰۷)

لاکان معتقد است که عبور از مرحله آینه و پذیرش «من واقعی» ضروری است تا انسان به آرامش و رضایت درونی دست یابد.

۲-۱-۳. فقدان (Loss)

«در مرحله آینه، کودک احساس کنترل و تسلطی کاذب را تجربه می‌کند، اما این حس فریبنده است. او هنوز وابسته به مادر است و بقای او به تغذیه و مراقبت مادر بستگی دارد. این وابستگی عمیق، تصویری از مادر به‌عنوان منشأ تمام راحتی‌ها و نیازهای کودک ایجاد می‌کند. کودک در این مرحله، خود را کامل و تمام می‌پندارد، اما این تصور توهمی بیش نیست. لاکان معتقد است که این مرحله، ساحت خیالی، منجر به احساس فقدان می‌شود؛ زیرا کودک درمی‌یابد که بین تصور خود از کمال و واقعیت تجربیاتش تفاوت وجود دارد. این گسست بین تصور و واقعیت، پایه‌گذار احساس فقدان در کودک است» (پاینده، ۱۳۹۹: ۶۶۴-۶۶۵).

۲-۱-۳-۱. مرد اعرابی

در این داستان، می‌توان فقدان مرد اعرابی را از منظری لاکانی بررسی نمود. از دیدگاه لاکان، سوژه در دوران طفولیت، از طریق «مرحله آینه» هویت خود را شکل می‌دهد. در این مرحله، کودک با دیدن انعکاس خود در آینه، خود را به‌عنوان یک کل واحد درک می‌کند و هویتی متمایز از مادر پیدا می‌کند. با این حال، مرد اعرابی در این داستان، به‌دلیل فقر و نیازمندی شدید، از تجربه کامل «مرحله آینه» محروم می‌ماند. او در بیابانی خشک و خشن زندگی می‌کند و به‌سختی می‌تواند نیازهای اولیه خود و خانواده‌اش را تأمین کند. این شرایط، مانع از آن می‌شود که او تصویری کامل و قدرتمند از خود در ذهنش شکل دهد. از سوی دیگر، همسر او که زنی زیرک و مدبر است، به‌خوبی از فقدان هویت شوهرش آگاه است. او می‌داند که شوهرش برای یافتن هویت و عزت نفس، به تأیید و تصدیق نیاز دارد. بنابراین،

زن با پیشنهاد بردن سبوی آب باران به نزد خلیفه، راهی برای جبران این فقدان پیدا می‌کند. او امیدوار است که با این کار، شوهرش مورد توجه و عنایت خلیفه قرار گرفته و هویت و جایگاه اجتماعی خود را به دست آورد. در واقع، زن در این داستان نقش «معشوقه خیالی» را ایفا می‌کند. معشوقه خیالی در نظریه لاکان، تصویری ایدئال از دیگری است که سوژه در ناخودآگاه خود به دنبال آن است. زن اعرابی با ارائه تصویری ارزشمند از سبوی آب به عنوان هدیه‌ای نفیس، سعی می‌کند این تصویر ایدئال را برای شوهرش بسازد و به او در کسب هویت و عزت نفس کمک کند. با این حال، تلاش‌های زن در نهایت بی‌ثمر می‌ماند. خلیفه به جای اینکه تحت تأثیر سبوی آب قرار بگیرد، به فقر و نیازمندی مرد اعرابی توجه می‌کند و به او کمک مالی می‌کند. این اتفاق، بار دیگر فقدان هویت مرد را به او نشان می‌دهد و او را با حس حقارت و پوچی روبه‌رو می‌کند. در نهایت، مرد اعرابی درمی‌یابد که هویت و عزت نفس واقعی، نه از طریق تأیید و تصدیق دیگران، بلکه از طریق تلاش و کوشش خود او به دست می‌آید. او تصمیم می‌گیرد که به جای اتکا به کمک دیگران، برای رهایی از فقر و بدبختی تلاش کند. این داستان، به زیبایی نشان می‌دهد که چگونه فقدان هویت می‌تواند ریشه در شرایط اجتماعی و اقتصادی داشته باشد. همچنین، این داستان به ما یادآوری می‌کند که کسب هویت و عزت نفس واقعی، نیازمند تلاش و کوشش درونی و فردی است.

چون خلیفه دید و احوالش شنید آن سبو را پُر ز زر کرد و مزید
آن عرب را داد از فاقه خلاص داد بخشش‌ها و خلعت‌های خاص
کین سبو پُر زر به دست او دهید چون که واگردد سوی دجله‌ش برید
از ره خشک آمده‌ست و از سفر از ره آبش بُود نزدیک‌تر
(مولوی، ۱۳۹۹: ۲۸۵۳-۲۸۵۶)

۲-۲-۱-۳. زن اعرابی

در مثنوی معنوی، می‌توان فقدان زن اعرابی را از منظری روان‌کاوانه، به‌خصوص با تکیه بر نظریه‌های ژاک لاکان، مورد بررسی قرار داد.

• فقدان نمادین

در ابتدای داستان، با زنی روبه‌رو می‌شویم که از فقر و تنگدستی گله‌مند است و شوهرش

را برای یافتن راهی برای رهایی از این وضعیت تحت فشار قرار می‌دهد. این زن، در واقع، نمادی از «نیاز» است. او فقدان «ثروت» و «امنیت» را به‌طور ملموس تجربه می‌کند و این فقدان، هستی او را تحت‌الشعاع قرار داده است. از دیدگاه لاکان، فقدان، امری ذاتی در وجود انسان است. ما از بدو تولد با فقدان مادر، به‌عنوان اولین «دیگری» مواجه می‌شویم و این فقدان، ساختار روانی ما را شکل می‌دهد. در داستان زن اعرابی، این فقدان اولیه در قالب فقدان‌های مادی و دنیوی تجلی می‌یابد.

همچو اعمش کو کند داروی چشم	چه کشد در چشم‌ها الا که پشم؟
حال ما این است در فقر و غنا	هیچ مهمانی مباح مغرور ما
قحط ده سال، از ندیدی در صُور	چشم‌ها بگشا و اندر ما نگر
ظاهر ما چون درون مُدعی	در دلش ظلمت، زبانش شَعْشعی

(همان: ۲۲۶۸-۲۲۷۱)

• فقدان تمثیلی

مرد اعرابی، در پاسخ به شکایت‌های همسرش، راهی برای حل مشکل پیدا می‌کند. او تصمیم می‌گیرد که با بردن یک سبوی آب باران به نزد خلیفه، از او طلب بخشش کند. این سبو، که حاوی آبی کمیاب و ارزشمند است، نمادی از «امید» و «رهايي» از فقر تلقی می‌شود. با این حال، زمانی که مرد به شهر می‌رسد و سبو را به خلیفه نشان می‌دهد، متوجه می‌شود که خلیفه در کنار رودخانه‌ای عظیم زندگی می‌کند و به آب باران نیازی ندارد. در این لحظه، سبو به‌عنوان نماد «امید» و «رهايي» معنای خود را از دست می‌دهد و مرد با فقدان عمیق‌تر روبه‌رو می‌شود: فقدان «معنا» و «هدف».

از نظر لاکان، انسان در جست‌وجوی «معنا» و «هویت» خود، همواره به‌دنبال «دیگری» است که او را به رسمیت بشناسد و به او هویت ببخشد.

چون به کشتی در نشست و دجله دید	سجده می‌کرد از حیا و می‌خمید
کای عجب لطف، آن شه و هاب را	وین عجب‌تر کو سِتد آن آب را
چون پذیرفت از من آن دریای جود	این‌چنین نقد دَغَل را زود
کُل عالم را سبو دان ای پسر	کو بُود از علم و خوبی تا به سر

قطره‌ای از دجله خوبی اوست کآن نمی‌گنجد ز پُری زیر پوست
گنج مخفی بُد، ز پُری چاک کرد خاک را تابان‌تر از افلاک کرد
گنج مخفی بُد، ز پُری، جوش کرد خاک را سلطانِ اطلس پُوش کرد

۴-۱-۲-۲. ساحت نمادین و نام پدر (The symbolic order and The name of the father)

«در فرایند رشد کودک، زمانی که او زبان سخن گفتن را می‌آموزد، توهمات کودکانه‌اش فرومی‌ریزد. این تحول با شیر گرفتن کودک توسط مادر آغاز می‌شود، زیرا کودک که مادر را متعلق به خود می‌داند، از این جدایی رنج می‌برد. تلاش کودک برای بیان خواسته‌اش، یعنی من از مادر، شیر می‌خواهم، او را به سمت یادگیری زبان سوق می‌دهد. این تلاش، ورود به ساحت نمادین را رقم می‌زند؛ جایی که زبان، نظامی نمادین از معنا و دلالت است. براساس دیدگاه سوسور، زبان‌شناسان واحد زبانی را شامل دال، مدلول، و دلالت می‌دانند. در مقابل ساحت خیالی، ساحت نمادین تابع فرهنگ غالب اجتماعی است و نام پدر در آن نقش محوری دارد. پدر، نماینده قوانین و هنجارهای اجتماعی است و مانعی فرهنگی برای تداوم میل به مادر ایجاد می‌کند. با ورود به ساحت نمادین، کودک درمی‌یابد که وجود او از مادر متمایز است، و این آگاهی، پایه‌گذار فاعلیت ذهن و شکل‌گیری ضمیر ناخودآگاه است. فروید معتقد بود که سرکوب فقدان و ورود به ساحت نمادین، منجر به تقسیم ذهن به آگاه و ناخودآگاه می‌شود» (پاینده، ۱۳۹۹: ۴۶۵).

۴-۱-۲-۲. مرد اعرابی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در ابتدای داستان، مشاهده می‌کنیم که زن و شوهر در «مرحله خیالی» به سر می‌برند. آن‌ها در بیابان زندگی می‌کنند و از نظر مادی در تنگنا هستند. این فقر، نمادی از فقدان ساختار نمادین در زندگی آن‌هاست. زن که از این وضعیت ناراضی است، شوهرش را تشویق می‌کند تا با بردن یک سبوی آب باران به نزد خلیفه، از او کمک بگیرد. مرد اعرابی به بغداد می‌رود و سبوی را به خلیفه تقدیم می‌کند. خلیفه از این هدیه ساده، بسیار خوشحال می‌شود و به مرد اعرابی ثروت و مقام می‌بخشد. این اتفاق، نقطه عطفی در زندگی مرد اعرابی است و او را از «مرحله خیالی» به «مرحله نمادین» رهنمون می‌کند. در «مرحله نمادین»، سوژه زبان را درک می‌کند و

وارد نظم اجتماعی می‌شود. مرد اعرابی با دریافت ثروت و مقام، جایگاه جدیدی در جامعه پیدا می‌کند و هویت او شکل می‌گیرد. او دیگر یک بادیه‌نشین فقیر نیست، بلکه یک فرد ثروتمند و صاحب مقام است. با این حال، این گذار از «مرحله خیالی» به «مرحله نمادین» بدون چالش نیست. مرد اعرابی در ابتدا، با دیدن رودخانه دجله در بغداد شگفت‌زده می‌شود و به فقر و محرومیت خود در بیابان فکر می‌کند. این امر نشان می‌دهد که او هنوز به‌طور کامل از «مرحله خیالی» رها نشده و وابستگی‌هایی به گذشته خود دارد. در نهایت، مرد اعرابی با پذیرفتن نظم نمادین جامعه و هویت جدید خود، به آرامش می‌رسد. او درمی‌یابد که ثروت و مقام، لزوماً به معنای خوشبختی نیست و آنچه مهم‌تر است، رضایت از زندگی و قناعت است. از دیدگاه لاکان، این داستان نمادی از فرایند «تشکیل سوژه» است. سوژه در ابتدا در «مرحله خیالی» به سر می‌برد و هویتی یگانه و یکپارچه ندارد. اما با ورود به «مرحله نمادین» و درک زبان و نظم اجتماعی، هویت او شکل می‌گیرد و جایگاه خود را در جهان پیدا می‌کند.

کارِ درویشی، وِزای فهمِ توسست	سوی درویشی بَمَنگر سست سست
زآنکه درویشان، وِزای ملک و مال	روزیی دارند ژرف، از ذوالجلال
حق تعالی عادل است و عادلان	کی کند استمگری بر پیدلان؟
آن یکی را نعمت و کالا دهند	وین دگر را بر سر آتش نهند
آتش سوزد که دارد این گمان	بر خدای خالق هر دو جهان
فقر، فخری از گزاف است و مجاز	نئی هزاران عز، پنهان است و ناز

(مولوی، ۱۳۹۹: ۲۳۵۲-۲۳۵۷)

۲-۲-۱-۴. زن اعرابی

در این داستان، زن اعرابی نقشی نمادین ایفا می‌کند که می‌توان آن را از منظری روان‌کاوانه، با استفاده از نظریه‌های ژاک لاکان، مورد بررسی قرار داد.

• زن به مثابه حقیقتی نامتناهی

از دیدگاه لاکان این حقیقت حوزه‌ای از واقعیت است که درک و نمادسازی آن ناممکن است. این حوزه، بی‌نظم، آشفته و خارج از زبان و نظم نمادین قرار دارد. زن اعرابی در این

داستان می‌تواند نمادی از این حقیق نامتناهی باشد. او با اعتراضات و شکایات خود، مرد را با فقدان و ناکافی بودن نظم نمادین در زندگی‌شان روبه‌رو می‌کند.

مدعی را قحطِ جان، اندر سِر است لیک ما را قحطِ نان بر ظاهرست
(همان: ۲۲۸۶)

• زن به‌مثابهٔ دیگری مطلق

در نظریهٔ لاکان، «دیگری» موضوعی است که «سوژه» خود را در آن بازمی‌شناسد. اما «دیگری مطلق» آن دیگری بی‌نقص و دست‌نیافتنی است که همواره از دسترس سوژه خارج می‌ماند. زن اعرابی در این داستان می‌تواند نمادی از این دیگری مطلق باشد. او با نیازها و خواسته‌های سیری‌ناپذیر خود، مرد را با حس فقدان و ناکامل بودن مواجه می‌کند.

• زن به‌مثابهٔ آینه

زن در این داستان، همچون آینه‌ای عمل می‌کند که مرد را با واقعیت وجودی خود روبه‌رو می‌کند. او با انتقادات و اعتراضات خود، نقاب‌های فریبده‌ای را که مرد بر روی واقعیت فقر و تهیدستی خود کشیده است، کنار می‌زند و او را با خویشستن واقعی‌اش مواجه می‌کند.

زن بر او زد بانگ، کای ناموس کیش من فسونِ تو نخواهم خورد بیش
تُرّهات از دعوی و دعوت مگو رَوِ سخن از، کبر و زَنخوت مگو
چند حرفِ طمطراق و کار و بار؟ کار و حال خود بین و شرم دار
کبر، زشت و از گدایان زشت‌تر روز، سرد و برف و آنکه جامه تر
چند دعوی و دم و بادِ بروت ای تو را خانه چو بیت‌العنکبوت
(همان: ۲۳۱۵-۲۳۱۹)

• زن به‌مثابهٔ محرک تحول

در نهایت، زن در این داستان نقشی محرک ایفا می‌کند و مرد را به‌سوی تحول و دگرگونی سوق می‌دهد. اعتراضات و شکایات او، مرد را وادار به تفکر و یافتن راه‌حلی برای مشکلاتشان می‌کند. بنابراین، مرد با بردن سبوی آب باران نزد خلیفه، گامی در جهت بهبود وضعیت زندگی خود و خانواده‌اش برمی‌دارد.

هرچه گویی، من تو را فرمان برم در بد و نیک آمد آن ننگرم
در وجود تو شوم من مُنْعَدِم چون مُحِبِّم، حُب یعمی و یصم
(همان: ۲۶۴۴-۲۶۴۵)

۲-۱-۵. ابژه دیگری کوچک (Object Petit a)

«لاکان، روان‌کاو مشهور، مفهوم ابژه دیگری کوچک را برای توصیف اولین فقدان در زندگی کودک معرفی می‌کند؛ جدایی از مادر. کودک در ابتدا خود را با مادرش یکی می‌پندارد، اما با ورود به دنیای زبان و نمادها، این وحدت از بین می‌رود. کلمه مادر نمادی از این دوگانگی است، زیرا کودک زمانی به آن نیاز پیدا می‌کند که درک می‌کند مادر و خود او دو موجود جدا از هم هستند. این لحظه‌ای است که کودک به زبان می‌آید و از مرحله آینه عبور می‌کند. لاکان معتقد است که زبان، با وجود نقش مهمش در شناخت جهان، منجر به احساس فقدان می‌شود. ابژه دیگری کوچک به رابطه شخصی و خیالی کودک با مادر اشاره دارد، در مقابل دیگری بزرگ که جامعه و قوانین اجتماعی را شامل می‌شود. هرچیزی که یادآور وحدت اولیه با مادر باشد، بخشی از ابژه دیگری کوچک است و دروازه‌ای به حیات روانی مستقل فرد محسوب می‌شود» (پاینده، ۱۳۹۹: ۴۷۱).

۲-۱-۵-۱. مرد اعرابی

«ابژه دیگری کوچک» همیشه یک چیز مادی نیست و می‌تواند یک شخص، یک ایده یا یک احساس باشد. این ابژه مظهر فقدان و نقصان در وجود انسان است و میل انسان در واقع میل به کامل شدن و رفع فقدان است. «زن» به عنوان «ابژه دیگری کوچک» میل و اشتیاق مرد اعرابی را برای ثروت، مقام و قدرت برمی‌انگیزد. مرد اعرابی در تلاش برای به دست آوردن ابژه دیگری کوچک (زن) به نام پدر (خلیفه) وابستگی پیدا می‌کند.

گفت زن: صدق آن بُود کز بودِ خویش پاک برخیزند از مجهودِ خویش
آبِ باران است ما را در سببِ مُلک و سرمایه و اسبابِ تو
این سبوی آب را بردار و رُو هدیه ساز و پیشِ شاهنشاه شو
گو که ما را غیر این اسباب نیست در مَفازِ هیچ به، زین آب نیست

گر خزینه‌اش پُر زرست و گوهر است این چنین آبش نیابد، نادر است
(مولوی، ۱۳۹۹: ۲۷۰۳-۲۷۰۷)

۲-۲-۱-۵-۲. زن اعرابی

زن در این داستان، در جست‌وجوی هویت خود در ساحت خیالی است و تلاش می‌کند با جلب توجه مرد به‌عنوان «ابژه دیگری کوچک» به هویت ایدئال خود دست یابد. از منظر لاکان «ابژه کوچک» نقشی اساسی در شکل‌گیری هویت و میل انسان ایفا می‌کند. این ابژه که می‌تواند هر چیزی باشد، از یک شیء ملموس گرفته تا یک ایده یا مفهوم، نمادی از فقدان و تمایل انسان به کامل شدن است. در این داستان، سبوی آب به‌عنوان ابژه کوچک زن عمل می‌کند. زن که در فقر و تنگدستی به سر می‌برد، سبو را تنها دارایی باارزش خود می‌داند. او امیدوار است که با بردن این سبو برای خلیفه، توجه او را جلب کند و زندگی خود و شوهرش را دگرگون سازد. از دیدگاه لاکان، سبو نمادی از فقدان «داشتن» برای زن است. «سبو» به‌عنوان ابژه مورد نظر، نقشی کلیدی در این داستان ایفا می‌کند.

۱. فقدان و عطش

در ابتدای داستان، زوج عرب با فقدان و کمبود آب مواجه‌اند. این فقدان، نمادی از فقدان‌های بنیادی‌تر در وجود انسان، مانند فقدان امر مطلق و فقدان هویت کامل است. زن به‌عنوان «من» در این فقدان غوطه‌ور است و به‌دنبال راهی برای جبران آن می‌گردد.

۲. سبو: وعده سیری و التیام

سبو به‌مثابه ابژه کوچک دیگری، حامل وعده سیری و التیام این فقدان‌هاست. زن با جمع‌آوری آب باران در سبو، امیدی برای رهایی از تنگنای موجود می‌بیند. سبو در اینجا نقشی مشابه «پستان مادر» را ایفا می‌کند که می‌تواند عطش «من» را سیراب کند.

۳. سفر به‌سوی خلیفه

مرد عرب با سبو راهی سفر به‌سوی خلیفه می‌شود. این سفر، نمادی از سفری درونی روانی به‌سوی «دیگری بزرگ» یا همان «نمادین» در نظریه لاکان است. در این روایت، خلیفه به‌عنوان حاکم مطلق، نماد قدرت و دانش برتر است و زن با اهدای سبو، در جست‌وجوی

پذیرش و تأیید ازسوی این قدرت برتر است. این عمل، تلاش زن برای کسب مشروعیت و ارزش ازسوی دیگری قدرتمند است.

۴. عطیه و به رسمیت شناختن

تقدیم سبو به خلیفه، نمادی از موهبت و بخشش است که در این روایت به زیبایی به تصویر کشیده شده است. او در دنیایی زندگی می کند که در آن ثروت و قدرت حرف اول را می زند، و او از هر دوی این ها محروم است. سبو برای او، امیدی برای رهایی از این فقدان و دستیابی به «داشتن» است. با این حال، لاکان معتقد است که ابژه کوچک هرگز نمی تواند فقدان را به طور کامل جبران کند. سبو در نهایت فقط یک شیء است و نمی تواند جای خالی عشق، امنیت و ثبات را در زندگی زن پر کند. علاوه بر این، می توان سبو را از منظری دیگر نیز مورد بررسی قرار داد: سبو حاوی آب باران است که در بیابان مایه حیات و بقاست. از این نظر، سبو نمادی از «مادر» نیز می تواند باشد. زن با بردن سبو برای خلیفه، گویی در حال طلب کمک از یک قدرت برتر مادری است تا او را از سختی ها و مصیبت های زندگی نجات دهد. زن به عنوان آموزگاری سازنده و راهبر عمل می کند و منشأ بروز رفتارهایی می شود که منتهی به سعادت و خوشبختی می گردد. موضوع کشمکش در این داستان، یک زن و تداعی ها و گفته های اوست که می تواند ریشه در روان انسان داشته باشد؛ تصویری از تجربه های عمر گذشته در روان انسان است. اولین تداعی وی این است که مرد را از وجود خلیفه کردگار و یا به عبارتی دیگر، شاهی بخشنده آگاه کرد:

گفت زن یک آفتابی تافته است	عالمی زو روشنایی یافته است
نایب رحمان خلیفه کردگار	شهر بغداد است از وی چون بهار
گر پیوندی بدان شه، شه شوی	سوی هر ادبیر تا کی می روی

(همان: ۲۶۸۴-۲۶۸۶)

دومین تداعی زن این است که راه رسیدن به خلیفه را به مرد درویش آموخت. مهم ترین آموزه زن این بود که به مرد آموخت که وجود خویش را به کلی فراموش کند و جهان خودی را از میان بردارد، زیرا همین مسئله مانع رسیدن او به شناخت حقیقی و معرفت واقعی شده

بود. در واقع این جوانب شامل امیال و خواسته‌ها و تجاربی است که انسان باید آن‌ها را بشناسد و از آن‌ها دوری کند که این‌ها را نفس و طمع می‌نامند.

گفت زن: صدق آن بود کز بود خویش پاک خیزید از مجهود خویش
(همان: ۲۷۰۳)

سومین تداعی این است که راه رسیدن به خلیفه را به مردی که مسافر سفر خودآگاهی بود، آموخت. در این داستان نمادین، آوردن آب در ظرف سفالی، نماد تلاش انسان در مسیر کمال است. سفر، راهی است برای کشف و آشکارسازی محتویات ناخودآگاه و انتقال آن به آگاهی. این روند، در واقع کلید دستیابی به درک عمیق‌تر و شناخت خود است.

آب باران است ما را در سبوی مُلکَت و سرمایه و اسباب تو
این سبوی آب را بردار رو هدیه ساز و پیش شاهنشاه شو
گو که ما را غیر این اسباب نیست در مَفازهِ هیچ به، زین آب نیست
گر خزینهِش پر ز رست و گوهر است این چنین آبش نیابد نادر است
(همان: ۲۷۰۴-۲۷۰۷)

آب در این داستان همان معرفتی است که خداوند متعال به انسان بخشیده است تا به یاری آن بتواند به حقیقت دست یابد.

۲-۱-۲-۶. حیث واقع (The Real)

«حیث واقع» در روان‌کاوی لاکانی، جنبه‌ای اساسی از ذهن انسان است که در تضاد با واقعیت روزمره قرار دارد. این مفهوم، جنبه‌ای از وجود انسان است که فراتر از درک معمول ما از واقعیت است و به حوزه‌ای از تجربه اشاره دارد که در آن، واقعیت به شکل غیرمنتظره و غافلگیرکننده‌ای آشکار می‌شود. حیث واقع، جنبه‌ای تغییرناپذیر و عمیقاً تأثیرگذار است که می‌تواند فرد را در حیرت و وحشت فروبرد. این مفهوم، قلمرویی فراتر از نمادها و نشانه‌های آشناست و با ورود به آن، فرد با بیگانگی و ناشناخته‌هایی روبه‌رو می‌شود که می‌تواند هراس‌آور باشد. در واقع، حیث واقع، جنبه‌ای از روان است که در تضاد با درک معمول ما از واقعیت قرار دارد و هنگام مواجهه با آن، انسان به قلمرویی ناشناخته و عمیقاً تأثیرگذار قدم می‌گذارد» (موللی، ۱۳۸۷: ۲۷۳-۲۷۴). واقعیت، چیزی فراتر از ایدئولوژی‌های اجتماعی

است، در ورای زبان و گفتمان قرار دارد. تجربه‌ای عمیق و گذرا از مواجهه با این واقعیت، گاهی اوقات در لحظاتی از بحران و افسردگی رخ می‌دهد، زمانی که فرد درک می‌کند ارزش‌های اجتماعی و نظام‌های اعتقادی حاکم، ساختگی و بی‌معنا هستند. این لحظات، که لاکان آن را ضایعه‌ی حیث واقع می‌نامد، موجب آشفتگی و اضطراب می‌شود؛ زیرا فرد درمی‌یابد که زبان و گفتمان، مانعی برای درک واقعیت‌های پنهان‌شده در پس آن‌هاست. این تجربه، کلام را ناقص و نامفهوم جلوه می‌دهد؛ زیرا زبان قادر به بیان تمام واقعیت نیست (ر.ک: پاینده، ۱۳۹۹: ۴۷۲).

۲-۲-۱-۶-۱. مرد اعرابی

در داستان مرد اعرابی، می‌توان ردپای مفاهیم لاکانی را به‌وضوح مشاهده کرد. مرد اعرابی که در فقر و تهیدستی به سر می‌برد، از فقدان هویت و جایگاه رنج می‌برد. او در جست‌وجوی «من» واقعی و ارزشمند، راهی دربار خلیفه می‌شود تا با تقدیم هدیه‌ای خاص (آب باران در سبو) توجه او را جلب کند و از این طریق، هویتی نو برای خود کسب نماید. انتخاب آب باران به‌عنوان هدیه، از ظرافت‌های داستان است. آب باران، مایه‌ای حیاتی و ارزشمند است که از آسمان، به‌عنوان نمادی از امر متعالی، نازل می‌شود.

آبِ شیرین و سبوی سبز و نَو ز آبِ بارانی که جمع آمد به گو
(مولوی، ۱۳۹۹: ۲۸۱۷)

مرد اعرابی با تقدیم این هدیه، گویی در حال طلب هویت و ارزشی الهی برای خود است؛ اما خلیفه به‌جای آنکه تحت‌تأثیر این هدیه قرار گیرد، به مرد اعرابی انعام می‌بخشد و او را با دست پر روانه می‌کند. این اتفاق، نمادی از ناکامی مرد اعرابی در کسب هویت مطلوب از طریق دیگری است. او همچنان در جست‌وجوی «من» واقعی خود باقی می‌ماند؛ «منی» که فراتر از فقر و نیازهای مادی باشد. در ادامه داستان، مرد اعرابی با مشاهده رودخانه دجله، به پوچی تلاش خود پی می‌برد. او درمی‌یابد که درحالی به‌دنبال آبی ناب و ارزشمند برای جلب توجه خلیفه بوده که در تمام طول مسیر، از کنار منبعی عظیم و بی‌کران از آب (رودخانه دجله) عبور کرده است. این لحظه، نقطه عطفی در داستان است. مرد اعرابی به پوچی هویت کاذبی که در جست‌وجوی آن بوده پی می‌برد و درمی‌یابد که «من» واقعی او،

در درون خود او و در ارتباط با طبیعت و فطرت الهی نهفته است. از این منظر، می‌توان داستان را به مثابه سفری درونی برای یافتن هویت و معنای زندگی تفسیر کرد؛ سفری که با فقدان و جدایی آغاز می‌شود، اما در نهایت به کشف «من» واقعی و اصیل ختم می‌شود.

چون خلیفه دید و احوالش شنید	آن سبو را پُر ز زر کرد و مزید
آن عرب را داد از فاقه خلاص	داد بخشش‌ها و خلعت‌های خاص
کین سبو پُر زر به دست او دهید	چونکه واگردد سوی دجله‌ش برید
از ره خشک آمده‌ست و از سفر	از ره آبش بُود نزدیک‌تر
چون به کشتی در نشست و دجله دید	سجده می‌کرد از حیا و می‌خمید
کای عجب لطف، آن شه و هاب را	وین عجب‌تر کو سَد آن آب را
چون پذیرفت از من آن دریای جُود	این‌چنین نقدِ دَغَل را زود زود
کُلِ عالم را سبو دان ای پسر	کو بُود از علم و خوبی تا به سر
قطره‌ای از دجله خوبی اوست	کآن نمی‌گنجد ز پُری زیر پوست
گنج مخفی بُد، ز پُری چاک کرد	خاک را تابان‌تر از افلاک کرد
ور بدیدی شاخی از دجله خدا	آن سبو را او فنا کردی فنا

(همان، ۲۸۵۳-۲۸۶۴)

۲-۲-۱-۶-۲. زن اعرابی

زن اعرابی در این داستان نقشی کلیدی در روند داستان و انتقال مفاهیم عمیق عرفانی و روان‌شناختی ایفا می‌کند. زن اعرابی، فراتر از یک شخصیت داستانی، نمادی از بسیاری از انسان‌ها در جست‌وجوی هویت و معنا در دنیایی پر از فقدان و تناقض است. داستان او، تلنگری به خواننده می‌زند تا به ماهیت «من» خود، وابستگی‌هایش به «دیگری» و جست‌وجوی معنای حقیقی زندگی در ورای ظواهر فریبنده دنیا بپردازد. در این داستان، زن نقش محوری و پیچیده‌ای دارد و به عنوان شخصیتی فعال و قدرتمند به تصویر کشیده شده است. از یک سو، زنی شاکی و ناراضی است که از وضعیت فقر و تنگدستی خود و خانواده اش رنج می‌برد و به همین خاطر به شوهرش معترض است و او را سرزنش می‌کند.

حالِ ما این است در فقر و عنا هیچ مهمانی مِبا مغرورِ ما

قطر ده سال، ار ندیدی در صُور چشم‌ها بگشا و اندر ما نگر
(همان: ۲۲۶۹-۲۲۷۰)

ازسوی دیگر، زن باهوش و عمل‌گراست. او برای حل مشکل فقر، راه‌حلی خلاقانه ارائه می‌دهد و با شجاعت و پشتکار آن را به اجرا می‌گذارد. زن با هوش و ذکاوتش شوهرش را به چالش می‌کشد و او را به فکر کردن وادار می‌کند و درنهایت، الهام بخش شوهرش می‌شود تا زندگی خود را تغییر دهد.

گفت: چون شاهِ گرمِ میدان رود عینِ هر بی‌آلتی، آلت شود
زانکه آلت دعوی است و هستی است کار در بی‌آلتی و پستی است
گفت: کی بی‌آلتی سودا کنم تا نه من بی‌آلتی پیدا کنم؟
پس گواهی بایدم بر مُفلسی تا مرا رحمی کند در مُفلسی
تو گواهی غیر گفت‌وگو و رنگ وائما، تا رحم آرد شاهِ شنگ
کین گواهی که ز گفت و رنگ بُد نزد آن قاضی‌القضاة آن، جرح شد
صدق می‌خواهد گواهِ حالِ او تا بتابد نورِ او بی‌قالِ او
(همان: ۲۶۹۶-۲۷۰۲)

۳. نتیجه‌گیری

در ابتدای داستان، شاهد دو مولفه لاکانی یعنی ساحت خیالی و مرحله آینه‌ایم. زمانی که اعرابی به همسر خود به چشم یک شیء کامل و ایدئال می‌نگرد، این نگاه، نمایانگر مرحله آینه در نظریه لاکان است؛ جایی که کودک خود را در آینه می‌بیند و تصویری کامل و یکپارچه از خود شکل می‌دهد. اعرابی نیز همسر خود را به‌عنوان تکمیل‌کننده خود و رفع‌کننده تمام کمبودهایش می‌بیند. این تصویر خیالی و ایدئال از همسر، درنهایت به ناامیدی و سرخوردگی منجر می‌شود. با پیشرفت داستان شاهد نمود فقدان و ساحت نمادین هستیم. اعرابی متوجه می‌شود که همسرش نیز مانند او، موجودی ناقص و دارای محدودیت است. این کشف، احساس فقدان و ناامیدی را در او تشدید می‌کند. در اینجا، مفهوم ساحت نمادین یا نام پدر مطرح می‌شود. نام پدر نماد قانون، ممنوعیت و ورود به دنیای نمادین است. اعرابی با فهمیدن ناقص بودن همسرش، به این واقعیت تلخ پی می‌برد که هیچ انسانی نمی‌تواند به تنهایی و بدون دیگری به خوشبختی برسد. همسر اعرابی در این داستان، به‌عنوان ابژه دیگری کوچک عمل می‌کند. ابژه دیگری کوچک، آن چیزی است که کودک برای پر کردن احساس

فقدان خود به آن نیاز دارد. در ابتدا همسر برای اعرابی این نقش را ایفا می‌کند، اما با گذشت زمان، این ابژه دیگر نمی‌تواند نیازهای او را برطرف کند. در نهایت، اعرابی با روبه‌رو شدن با حیث واقع، یعنی واقعیت تلخ زندگی و محدودیت‌های آن، به تحولی درونی دست می‌یابد.

منابع

۱. پاینده، حسین. (۱۳۹۹). *نظریه و نقد ادبی: درس‌نامه‌ای میان‌رشته‌ای*. تهران: سمت.
۲. تابان‌فر، عباس و رسمی، سکیه. (۱۳۹۷). تحلیل داستان اعرابی درویش و همسر او در مثنوی براساس نظریه مثبت‌گرای مارتین سلیگمن. *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*، ۶ (۳)، ۲۳-۴۴.
۳. حبیب، م.آ.ر. (۱۳۹۶). *نقد ادبی مدرن و نظریه*. ترجمه صحرای طاووسی. تهران: نگاه معاصر.
۴. زمانی، کریم. (۱۳۹۹). *شرح جامع مثنوی معنوی*. دفتر اول. تهران: اطلاعات.
۵. غلامحسین‌زاده، غلامحسین، طاهری، قدرت‌الله و رجبی، زهرا. (۱۳۸۶). بررسی عنصر زمان در روایت با تأکید بر حکایت اعرابی درویش در مثنوی. *پژوهش‌های ادبی*، شماره ۱۶، ۱۹۹-۲۱۷.
۶. قاسمی‌فرد، حسین و سیدی، سید حسن. (۱۳۹۸). بررسی لحن روایت در داستان اعرابی درویش و ماجرای زن با او؛ بر پایه نظریه ژرار ژانت. *جستارنامه ادبیات تطبیقی*، شماره ۶، ۴۸-۶۰.
۷. کاملی، رضا. (۱۳۹۶). *سیمای الهی زن در مثنوی: با نگاهی به حکایت اعرابی درویش و ماجرای او با همسرش*. تهران: نامه مهر.
۸. کلیگز، مری. (۱۳۸۸). *درس‌نامه نظریه ادبی*. به کوشش جلال سخنور و سعید سبزیان. تهران: اختران.
۹. محبوب، فرشته. (۱۴۰۰). کاربست نظریه مایکل ریفاتر در خوانش و مقایسه حکایت خلیفه و اعرابی مولوی و مصیبت‌نامه عطار. *فنون ادبی*، ۱۳ (۲)، ۱۲۵-۱۴۸.
۱۰. موللی، کرامت. (۱۳۸۷). *مبانی روان‌کاوی لاکان*. تهران: نشر نی.
۱۱. مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۹۹) *مثنوی معنوی*. تهران: زوآر.